

بررسی کهن‌الگوی منجی در شعر «کسی که مثل هیچ کس نیست» فروغ فرخزاد

رضا ستاری^۱

دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه مازندران

صفوراسادات رشیدی^۲

چکیده

کهن‌الگوها، مفاهیم مشترکی هستند که ریشه در ناخودآگاه جمعی انسان‌ها دارند. این اصطلاح را نخستین بار یونگ در بحث ناخودآگاه جمعی اش مطرح کرد و آن را آرکی تایپ - الگوی نخستین، صورت مثالی، صورت ازلی - نامید. کهن‌الگوها را می‌توان شامل تصاویر، مایه‌ها و انگاره‌ها و نوع دانست. کهن‌الگوی منجی از انواع مایه‌ها و انگاره‌ها و مفاهیم مشترکی است که میان جوامع و فرهنگ‌ها و ادیان مختلف وجود دارد. منجی، فردی است که در زمانی خاص که اصولاً زمان پایان دنیا و دوره اوج سختی‌ها و بدبختی‌های انسان و سلطه تاریکی و پلشتی‌ها در این دنیا است، ظهور می‌کند. این اندیشه، علاوه بر این که دغدغه ذهنی انسان‌های گذشته و ادیان مختلف بوده است، اندیشه و تفکری است پویا و زنده که امروزه و تازمانی که انسانی روی زمین نفس می‌کشد، در جریان خواهد بود. فروغ فرخزاد نیز، در جایگاه شاعری برجسته و متفکر، به این مسأله نظر داشت، بدان می‌اندیشید و این امر یکی از دغدغه‌های ذهنی او بود. مقاله حاضر، به بررسی «کهن‌الگوی منجی» در شعر «کسی که مثل هیچ کس نیست» فروغ می‌پردازد. این شعر پنجمین شعر در دفتر «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» است. این مقاله با توجه به عناصر و اجزای خود شعر نشان می‌دهد که این فردی که فروغ از آن سخن می‌گوید، کسی نیست جز منجی.

کلیدواژه‌ها:

شعر معاصر، کهن‌الگو، نجات‌دهنده، فروغ فرخزاد.

^۱ rezasatari@umz.ac.ir

^۲ نویسنده مسئول: دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه مازندران safarashed65@yahoo.com

مقدمه

فروغ فرخزاد از موفق‌ترین و معتبرترین چهره‌های زن در حوزه شعر معاصر ایران است. او در سال ۱۳۱۳ شمسی در خانواده‌ای سنتی در تهران متولد شد. پدرش سرهنگ بازنشسته‌ی ارتش و مادرش خانه‌دار بود. وی در این خانه که تحت قوانین خشک پدر، که فردی منضبط، مقرراتی و جدی بود، بزرگ شد. در شانزده سالگی (۱۳۲۹) با پرویز شاپور، از طنزنگاران معاصر، ازدواج کرد که پس از چند سال زندگی مشترک و داشتن یک فرزند پسر، از او جدا شد. بعد از جدایی به آلمان و ایتالیا سفر کرد و مدتی در آنجا اقامت داشت. سرانجام فروغ در سال ۱۳۴۵ به دلیل سانحه تصادف به هنگام رانندگی، در گذشت و در گورستان ظهیرالدوله تهران به خاک سپرده شد. زندگی فروغ، پر از فراز و نشیب بود. او علاوه بر شعر، فعالیت‌هایی در زمینه‌های دیگر فرهنگی نیز داشت. فروغ پس از آشنایی با ابراهیم گلستان و همکاری با وی، در چند فیلم و نمایش بازی کرد و نیز فیلمی با عنوان «خانه سیاه است» ساخت. از فروغ پنج دفتر شعر با عنوان‌های «اسیر»، «دیوار»، «عصیان»، «تولد دیگر» و «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» به جا مانده است. مجموعه‌ی آخر، شامل اشعار پراکنده اوست که پس از مرگش به چاپ رسیده است. به اعتقاد بسیاری از منتقدان و از جمله خود فروغ، فروغ با «تولد دیگر» - به عنوان شاعری توانا و برجسته - متولد شد. دو مجموعه «تولد دیگر» و «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» نشانگر اوج هنر وی، و نمایانده‌ی شاعری صاحب سبک و مستقل است.

درباره‌ی فروغ باید گفت که شخصیت شعری او دو روی متفاوت دارد؛ یکی چهره‌ی فروغ به عنوان شاعر مجموعه‌های «اسیر»، «دیوار» و «عصیان» است که دربرگیرنده‌ی اشعار او از سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۹ است. روی دیگر شاعری فروغ را می‌توان در مجموعه‌های «تولد دیگر» و «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» دید که اشعار سال‌های ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۵ او را در بر دارد. در بخش اول شعری فروغ، او نماینده‌ی زنی تنها و معترض است که با تموج و تلاطم احساسات زنانه و مادرانه، به قیام در برابر آداب و سنن معمول و معهود خانوادگی برمی‌خیزد. اشعار این بخش بیشتر در قالب چهارپاره و دارای محتوایی سطحی است و تنها در خط افقی و درازای شعر به پیش می‌رود. فروغ در قسمت دوم شاعریش (پس از تولد دیگر) در جهانی نامحدود می‌زید و نماینده‌ی زنی است همچنان تنها، با سریان و جریان تخیل و تفکری جهانی، در شعرهایی آزاد و با خط محتوایی که در عمق حرکت دارد و مخاطب را درگیر فضایی فلسفی و عمیق می‌کند (حقوقی، ۱۳۸۴: ۱۲-۱۱).

اشعار فروغ تا قبل از مجموعه «تولد دیگر» شخصی و رمانتیک است و از حد سوز و گدازهای عاشقانه و گاه فریادهای عصیان‌گرایانه فراتر نمی‌رود. در حالی که اشعار پس از آن، دارای اندیشه‌ای کاملاً انسانی و پویا و انسان‌مدار که بازتاب‌دهنده‌ی دردها و دغدغه‌های شاعری است که انسانی و جهانی می‌اندیشد و نگران مسخ‌شدگی انسان و ارزش‌های انسانی است. دو مجموعه «تولد دیگر» و «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد»، چنین رسالتی را بر دوش می‌کشند. فروغ با «تولد دیگر»، در حقیقت دوباره متولد می‌شود و از اندیشه‌های رمانتیک و سطحی مجموعه‌های پیشین بیرون می‌آید، نگاهی به انسان و هستی، یکسره دگرگون می‌شود و بدین گونه از «من» شخصی و رمانتیک، فراتر می‌رود و به «من اجتماعی» و بالاتر از آن به «من انسانی و جهانی» می‌رسد و همه‌ی شعرش به انسان و مسائل و دغدغه‌های انسانی معطوف می‌شود و پیوسته نگران انسان و انجماد و سکون و ابتدال و ویرانی او در رویارویی با صنعت و مدرنیسم و جدا شدن و بریدن از طبیعت و سنت است (صادقی شهر، ۱۳۸۷: ۱۳۱).

بیان مسأله

این مقاله، به بررسی و تحلیل یکی از اشعار فروغ «کسی که مثل هیچ کس نیست» می‌پردازد و با توجه به عناصر خود شعر و با تکیه بر دیگر منابع، در صدد تبیین تفکر فروغ و دغدغه‌اش درباره مسئله‌ی منجی و ظهور اوست. در واقع، یکی از دغدغه‌های فکری فروغ، توجه به منجی به عنوان نجات‌دهنده‌ی انسان‌ها و پیامبر آن، یعنی تحقق دنیایی آرمانی و دستیابی به آرامش و

عدالت است. همچنین در ادامه، مسئله منجی به عنوان یک «کهن‌الگو»، که مورد نظر و توجه تمامی ادیان بوده و هست، مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

پیشینه تحقیق

درباره اشعار فروغ کارهای قابل توجه و ارزشمند بسیاری تاکنون انجام شده است. اما تا به حال این موضوع (نقش منجی و نگاه فروغ به آن) در اشعار فروغ مورد بررسی قرار نگرفته است. البته مقاله‌ای با عنوان «تحول و تعالی اندیشه آرمانی در شعر فروغ فرخزاد» توسط رضا صادقی شهپر نوشته شده است و به اعتقاد ایشان فروغ در چهار شعر؛ رویا، دیوار، به علی گفت مادرش روزی و کسی که مثل هیچ‌کس نیست - اندیشه آرمان‌شهر و تحقق آن را داشته است. این مقاله می‌تواند به عنوان پشتوانه نظری و به نوعی تأییدگر مقاله حاضر باشد اما کاری مستقل و جدای از این مقاله است.

ضرورت و اهمیت تحقیق

باید گفت که در دنیای کنونی تفکر منجی باوری، علاوه بر اندیشمندان و شاعران و نویسندگان، مورد توجه و استفاده جوامع غربی در تولیدات فرهنگی و به خصوص فیلم‌هایی با این محوریت قرار گرفته است. بنابراین، این مسئله علاوه بر اینکه دغدغه ذهنی انسان‌های گذشته و ادیان مختلف بوده است، اندیشه و تفکری است پویا و زنده که امروزه و شاید تا زمانی که انسانی روی زمین نفس می‌کشد در جریان خواهد بود. پیگیری این مساله در ادبیات فارسی به عنوان یکی از مظاهر مهم فرهنگ مردم ایران ضرورت می‌یابد چرا که اثبات و نشان دادن این مساله در ادبیات ما نشان‌دهنده این امر است که شاعران و نویسندگان ایرانی، به عنوان قشر روشنفکر، چقدر به اهمیت این امر وقوف داشته‌اند و اعتقاد به منجی در آنان ریشه داشته است. توجه به منجی و آرزوی دستیابی و ظهور آن، یکی از دغدغه‌های روشنفکران ما بوده است. در این میان، فروغ فرخزاد، به عنوان شاعری برجسته و متفکر، به این مسئله نظر داشت، بدان می‌اندیشید و این امر یکی از دغدغه‌های ذهنی او بود.

دیدگاه‌های مختلف درباره این شعر

به صورت پراکنده دیدگاه‌های متفاوتی از طرف منتقدان و پژوهشگران درباره این شعر، در برخی کتاب‌ها مطرح شده است. برخی این شعر را سیاسی (شمیسا، ۱۳۷۶: ۱۷۹) و برخی به نوعی طنز و کمیک (م. آزاد، ۱۳۷۶: ۶۲) دانسته‌اند. باید گفت که نمی‌توان درباره یک شعر از بیرون و بدون ارائه تحلیل و به صرف عقیده و احساس شخصی نظر داد. هر گونه نظری راجع به شعر لازم است با دلیل و ذکر شاهد مثال‌های دیگر و بر پایه منابع نظری باشد. در ابتدا شعر را می‌توان با عناصر و اجزای خود شعر تحلیل کرد؛ کاری که در این مقاله در ابتدا صورت گرفته است. نمی‌توان از مطلبی سخن گفت و شعر را به گونه‌ای تحلیل کرد که با عناصر و اجزای خود شعر سنخیت نداشته باشد.

در شعر «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» که اولین شعر از همین مجموعه است، فروغ در همان ابتدای شعر در بند سوم می‌گوید:

من راز فصل‌ها را می‌دانم / و حرف لحظه‌ها را می‌فهمم / نجات‌دهنده در گور خفته است / و خاک، خاک پذیرنده / اشارتی است به آرامش (فرخزاد، ۱۳۷۸: ۴۰۰).

شاعر می‌گوید که نجات‌دهنده در گور خفته است. در حالی که شعر «کسی که مثل هیچ‌کس نیست» تماماً درباره نجات‌دهنده است و امید به آمدن. حال تکلیف چیست؟ آیا باید این دو شعر را دارای تناقض بدانیم؟ آیا این بند از اشعار فروغ حاکی از عدم اعتقاد او به منجی و آمدن اوست؟ آیا فروغ اساساً شاعری دارای تناقض است و یا اینکه افکار و سخنانی که در اشعارش مطرح می‌کند، تحت تأثیر فضای روشنفکری آن زمان است و فروغ در این زمینه دارای اندیشه‌ای مستقل نبوده است؟

گفته شده است که فروغ در زمان سرایش مجموعه‌های پایانی‌اش، از لحاظ روحی در وضعیت مناسبی نبوده است و بی‌قرار، بدبین و غمگین بود و به نوعی دچار دلهره و یأس فلسفی (دستغیب، ۱۳۸۵: ۹۳ و ۱۵۲). در حالی که در روزگار آغاز شاعری‌اش، دارای احساسات پرشور عاشقانه و سرشار از حس عشق و شور بود. برای همه انسان‌ها بسیار بدیهی و قابل لمس است که اساساً زندگی و نفس آن، پر از تناقض و احساسات متفاوت است. همه ما در زندگی لحظات تلخ و شیرین زیادی داشته‌ایم و احساسات گوناگونی را تجربه کرده‌ایم. شاعر نیز همانند همه انسان‌ها و به عنوان فردی بسیار حساس و دارای روحی لطیف، طبیعی است که لحظات و احساسات متفاوتی را تجربه کرده باشد. بنابراین، شعرش نیز تحت تأثیر احوالات درونی و وقایع و تحولات بیرونی قرار می‌گیرد. اینکه فروغ در شعری می‌گوید «نجات‌دهنده در گور خفته است» و در شعر دیگرش از آمدن و امید و انتظار می‌گوید، از همین جا ناشی می‌شود و دلیل بر عدم اعتقاد او دربارهٔ منجی نیست و این شعر را از معنای اصلی و اولیه‌اش - که همان اعتقاد به آمدن فردی نجات‌بخش است - دور نمی‌کند.

عبدالعلی دستغیب اشعار واپسین فروغ را به نوعی تحت تأثیر گلستان و نگاه او به مسائل می‌داند و می‌نویسد: «او پس از عصیان رمانتیک دورهٔ نوجوانی و جوانی، کم‌کم با جماعت روشنفکر آشنا شد، به ویژه با ابراهیم گلستان، نویسنده و مترجمی زبردست اما آدمی خودمدار و متفنن در هنر... معاشرت چندسالهٔ شاعر با ابراهیم گلستان، اخوان و دیگران در زمینهٔ شکست اجتماعی و رشحه‌هائی از باورهای گلستان دربارهٔ هیچ‌انگاری و یأس فلسفی را در اشعار آخرین فروغ می‌بینیم. گلستان در «مد و مه» می‌نویسد: این مال هفت قرن پیش بود. من طاقتم تمام شده است. وقتی نجات‌دهنده [سوشیانت] یادش رود سواره بیاید من حق دارم در قدرت نجات‌بخش او شک کنم. او آنقدر معطل کرد که دیگر اسب وسیلهٔ نقلیه نیست. این جان کلام نوشته‌های گلستان است و برگردان سخن کافکا: نجات‌دهنده خواهد آمد ولی پس از واپسین روز» (دستغیب، ۱۳۸۵: ۱۵۰). به عقیدهٔ دستغیب، فروغ در مجموعه «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» از ادبیات آخِرزمانی استفاده می‌کند و تم‌هایی را مطرح می‌کند که به «مکاشفه یوحنا» شباهت دارد و آن را تحت تأثیر تی.اس.الیوت می‌داند (همان: ۷۹-۷۸).

م.آزاد نیز همین نظر را دارد و معتقد است که فروغ به مانند الیوت نسبت به جهان، بینشی «اپوکالیپسی» دارد و می‌گوید: «فرخزاد با انتشار آیه‌های زمینی پیام خودش را صادر کرد و نشان داد که درست مثل «الیوت» شاعر انگلیسی امریکایی‌الاصل نسبت به جهان دیدی «اپوکالیپسی» دارد. یعنی دیدی که زنده‌دهنده است و فرجام شومی را برای جهان می‌بیند و ضمن اینکه یک جامعه را تصویر می‌کند، جهان را هم تصویر می‌کند، یعنی جهان پس از انفجار بمب اتم را. فرخزاد به این ترتیب یک دید جهانی پیدا می‌کند. اما آنچه مسلم است آن است که در فرخزاد یک مقداری از تفکرات و نظرات و جهان‌بینی‌ها، مظاهرانه است؛ به این معنی که هنوز در او شکل نگرفته است. فرخزاد هنوز جهت و جانب خاصی ندارد و می‌شود گفت که مقدار زیادی تسلیم تفکرات غربی است. اگرچه او وارث مقدار زیادی از فرهنگ ماست و به طور طبیعی آن را منتقل می‌کند» (م.آزاد، ۱۳۷۶: ۴۹-۵۰).

دربارهٔ این دو نظر باید گفت که اگرچه فضای دو شعر «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» و «کسی که مثل هیچ‌کس نیست» با یکدیگر تفاوت دارد و بر اولی یأس و بر دومی امید غلبه دارد، و یا دربارهٔ منجی نیز این تفاوت دیدگاه دیده می‌شود، اما نمی‌توان شعر فروغ را تسلیم تفکر فرهنگ و یا فردی خاص دانست و به دیدگاه‌های شاعر صفت «مظاهرانه» داد. تأثیرپذیری و روابط و تعامل میان افراد و فرهنگ‌ها و تفکرات را نمی‌توان به دید منفی نگریست و به حساب تهی بودن تفکر شاعر و عدم استقلال فکری او در این نمونه دانست. م.آزاد در آخرین جمله مطلبی را بیان می‌کند که بسیار بدیهی و روشن است و می‌توان گفت که شعر «کسی که مثل هیچ‌کس نیست» نیز به ارث رسیدهٔ همین تفکر فرهنگی ماست که از ذهن شاعر تراوش کرده

است. هرچند این نکته را باید افزود که تفکر «منجی و نجات‌بخش» یک باور جهان‌روایت که نشان آن را می‌توان در بسیاری از فرهنگ‌ها و ادیان جستجو کرد.

کهن‌الگو

کهن‌الگوها، مفاهیم مشترکی هستند که ریشه در ناخودآگاه جمعی انسان‌ها دارند. این اصطلاح را نخستین بار یونگ در بحث ناخودآگاه جمعی‌اش مطرح کرد و آن را آرکی‌تایپ - الگوی نخستین، صورت مثالی، صورت ازلی - نامید. واژه «آرکی‌تایپ» اول بار در دهه ۱۵۴۰، از زبان لاتین آرکتیپوم (archetypum) وارد زبان انگلیسی شده است؛ البته واژه لاتین خود از واژه یونانی آرکتوپوس (archetupos) استخراج شده بود، که به معنای قالب اول بود. در خود این ترکیب، واژه آرک (arche) به معنای الگو و مدل است. از همین ریشه‌یابی واژگان می‌شود به این نتیجه رسید که نقد کهن‌الگوگرایانه، به دنبال انطباق برخی المان‌های اصلی اثر ادبی، با همان قالب‌ها و الگوهای اولیه است» (عباسلو، ۱۳۹۱: ۸۶).

سیما داد در کتاب فرهنگ اصطلاحات ادبی، آرکی‌تایپ را صورت ازلی، ترجمه کرده است و در توضیح آن می‌آورد: «در اصطلاح، نظریه‌ای است که ریشه در مکتب مردم‌شناسی تطبیقی دانشگاه کمبریج و در کتاب بیشه‌زار طلائی نوشته جی.جی. فریزر دارد که بیان‌کننده نظریات این شاخه مطالعاتی است. نویسنده در این کتاب الگوهای نخستین اساطیر و شعائری را که به ادعای او در افسانه‌ها و مراسم مردمانی با فرهنگ‌های بسیار متفاوت به صور گوناگون تکرار می‌شود، پی می‌گیرد. نظریه صورت ازلی از سوئی نیز برخاسته از مکتب روانکاوی یونگ (C.J. Jung) است. یونگ، اصطلاح صورت ازلی را به معنی تصاویر و رسوبات روانی ناشی از تجارب مکرری که اجداد و نیاکان بشر از سر گذرانده‌اند، به کار برد. بنا به عقیده یونگ این تصاویر بدوی، در ناخودآگاه قومی نسل بشر جا دارد و به شکل اسطوره، مذهب، خواب، اوهام شخصی و نمودهای دیگر در آثار ادبی انعکاس می‌یابند» (داد، ۱۳۸۷: ۳۳۴).

یونگ زمانی شاگرد فروید بود. او پس از مدتی به دلیل اختلاف نظر با استاد، از وی جدا شد. مهمترین و نخستین کمک او به نقد اسطوره‌ای، نظریه حافظه قومی و کهن‌الگوی‌اش است. او معتقد بود که در زیر ضمیر ناهشیار انسان، ضمیر ناهشیار باستانی جمعی است که میراث روانی مشترک انسان‌هاست (گرین و دیگران، ۱۳۸۵: ۱۷۹). در واقع یونگ، نظریه ناخودآگاه جمعی و کهن‌الگوها را بر پایه نظریه ناخودآگاه فردی فروید مطرح کرد. «فروید نمادها را در افراد و بافت فرهنگی آن‌ها جستجو می‌کرد اما یونگ در آن‌ها دستکاری کرده و به نمادهای جهانی و همگانی رو آورد. یونگ در این باره که ای بسا پندارهایی در نهانگاه آدمی پنهان می‌ماند و خواب و رویا و آثار ادبی با نمادها و نشانه‌های خود، زمینه کشف این پندارها می‌گردد با فروید هم‌نواست. اما یونگ این پندارها را سحرآمیز، جهانی و همگانی می‌داند» (تسلیمی، ۱۳۸۸: ۱۲۰-۱۱۹).

یونگ معتقد است «برخی رویاها به طور قابل ملاحظه معنایی بیش از مفهوم شخصی دارند؛ اینگونه رویاها غالباً روشن و چالاکند، و رموز و نشانه‌های شگفت‌انگیز و حتی نامفهومی به کار می‌برند و بیان ارتباط آن‌ها با شخص خواب‌بیننده، دشوار می‌باشد» (فورد هام، ۱۳۵۱: ۱۷۶). یونگ این رویاها را در رده رویاهای جمعی قرار می‌دهد و معتقد است که یک رویای جمعی ممکن است نمایانگر سنخهای باستانی ناخودآگاه قومی باشد و برای دیگران هم علاوه بر شخص خواب‌بیننده دارای معنا و مفهوم باشد (همان: ۱۷۷).

یونگ علت انتخاب اصطلاح «جمعی» را به این صورت تشریح می‌کند که؛ این قسمت، به ناخودآگاه فردی تعلق ندارد بلکه همگانی است و برخلاف «روان‌شخصی» برخوردار از محتویات و یا رفتارهایی است که کم و بیش در همه‌جا و همه‌کس یکسان است. به عبارت دیگر در همه افراد یکی است و از این رو زمینه روانی مشترکی را تشکیل می‌دهد که دارای ماهیتی فوق فردی است و در هر یک از ما وجود دارد (یونگ، ۱۳۶۸: ۱۴).

از مهمترین کهن‌الگوهای که یونگ آن‌ها را مطرح کرد، می‌توان به کهن‌الگوی خود، سایه، آنیما و آنیموس و نقاب اشاره کرد. همچنین کهن‌الگوهای دیگری نیز وجود دارند که می‌توان برای آنان قائل به دسته‌بندی شد و آن‌ها را از لحاظ تصاویر، مایه‌ها و انگاره‌ها و نوع، تقسیم‌بندی کرد. تصاویر مانند: آب، خورشید، دایره، مار و ...، مایه‌ها مانند: خلقت، جاودانگی، تحول و رستگاری و نوع یا گونه‌دایی مانند: اسطوره بهار (کمدی)، تابستان (رمانس) و

کهن‌الگوها بین تمام بشریت مشترک‌اند و آنچه سبب تمایز و تفاوت آثار می‌شود، نمود این کهن‌الگوها در صورت‌های کهن‌الگویی مختلف است. از طریق بررسی کهن‌الگوهای مختلف در یک اثر می‌توانیم برخی ویژگی‌های شخصیتی و روانی فرد را دریابیم. از این رو نقد کهن‌الگویی با نقد روان‌شناسی نقطه مشترکی می‌یابد نمودهای مثبت یا منفی کهن‌الگوها کاملاً تحت تأثیر شرایط و ذهنیت آفریننده خود واقعند. آشفته‌گی روحی و ناآرامی در ذهن به نمودهای منفی و آرامش خاطر به نمودهای مثبت مجال ظهور بیشتری خواهد داد (سلمانی‌نژاد، ۱۳۹۰: ۴).

کهن‌الگوی منجی

یکی از کهن‌الگوهای که یونگ دقیقاً بدان اشاره نکرده است، منجی است. کهن‌الگوی منجی را می‌توان از نوع مایه‌ها و انگاره‌ها و مفاهیم مشترک دانست. منجی، یعنی فردی که در زمانی خاص که اصولاً زمان پایان دنیا و دوره اوج سختی‌ها و بدبختی‌های انسان و سلطه تاریکی و پلشتی‌ها در این دنیاست، ظهور می‌کند. این مسئله همواره حتی برای انسان‌ها و اقوام ابتدایی نیز مطرح بوده است و در اندیشه‌ها و باورهایشان حضور داشته است. «اندیشه نجات موعود» که در بیشتر موارد با باور به موعودی نجات‌بخش و شخصی (انسانی) قرین است - از فراگیرترین اندیشه‌های بشری است. سراغ این اندیشه را، می‌توان همه جا، از ادیان و فرهنگ‌های کهن و باستانی تا جنبش‌های نوپدید دینی، گرفت و معمولاً در هر کجا نمونه‌ای از آن یافت. شاید پس از اندیشه خدا، هیچ فکرتی در میان این‌ای بشر چنین فراگیر نشده باشد. البته، این بدان معنا نیست که موعوداندیشی در همه موارد واحد است، بلکه حتی در درون یک دین نیز، با صورت‌های گوناگونی از این اندیشه روبه‌رو می‌شویم اما، کمتر دین و مذهب و ملت و مردمی را می‌یابیم که سر این سودا نداشته و امید نجات و منجی موعودی را، در دل نپروردند» (موحدیان عطار، ۱۳۸۹: ۱۹).

در بررسی بر روی ادیان مختلف ابراهیمی و غیرابراهیمی مانند: زردشتی، یهودیت، مسیحیت، اسلام و ادیان شرق آسیا مانند: بودائیسیم، میترائیسم، آیین مانی و ... با وجود تفاوت در خصوصیات منجی و انتظارات آن‌ها از او و چگونگی ظهور آن، همه آن‌ها در زمینه بحث منجی و اعتقاد بدان با یکدیگر مشترک‌اند. در واقع، همه این ادیان و پیروان آن‌ها امید به آمدن و ظهور فرد نجات‌دهنده‌ای را دارند که پس از ظهور، دنیا را بهتر از قبل می‌کند و آنان را به آرزوها و خواسته‌های قلبی‌شان که همان تحقق عدالت و زندگی در دنیایی پاک و خواستنی است، می‌رساند.

منجی در دین زردشت «سوشیانت»، در یهودیت و مسیحیت «ماشیح»، در اسلام «مهدی»، در آئین هندو «کلکی» و در آئین بودا «میتریه» نام دارد. همچنین در اساطیر اسکاندیناوی و سلتی، بومیان آمریکا، اساطیر آفریقا، چین و ژاپن نیز اعتقاد به منجی دیده می‌شود (جلالی، ۱۳۸۷: ۱۴۰-۱۳۲). «زردشتیان منتظر سه موعود هستند که هر یک به فاصله هزار سال از دیگری ظهور خواهد کرد. در مورد ادوار جهان در آئین متون زردشتی، اتفاق نظر وجود ندارد. پاره‌ای می‌گویند که جهان از نه هزاره متشکل است، اما برخی این دوره جهانی را به مناسبت دوازده برج سال طبیعی و دوازده نشان منطقه البروج، متشکل از دوازده هزاره می‌دانند. قرآینی نیز حکایت می‌کند که رقم اصلی، شش هزار سال بود و به تدریج به نه هزار سال و دوازده هزار سال افزایش یافته است» (شاکری زواردهی، ۱۳۸۸: ۱۸۷-۱۸۶). زردشتیان معتقدند که در سه هزاره پایانی تاریخ بشر، سه موعود به نام‌های «اوشیدر یا هوشیدر»، «اوشیدر ماه یا هوشیدر ماه» و «سوشیانت یا سوشیانس» ظهور خواهند کرد. بنابراین آخرین منجی آنان

سوشیانت است. «هزاره سوشیانس پنجاه و هفت سال است و بر مبنای گاهان کارها جریان می‌یابد. او برگزیده‌ای است همانند زردشت و مأمور است تا آن چه را که با زردشت آغاز شده است، به انجام برساند» (راشد محصل، ۱۳۸۱: ۴۳-۴۲).

قبل از ظهور سوشیانت، مردم دنیا از لحاظ مادی و معنوی در مضیقه و سختی بسیاری هستند. در دین مردم خلل وارد می‌شود و تعداد دینداران واقعی بسیار کم است. زمین دچار قحطی و خشکسالی می‌گردد و بدی‌ها گسترش می‌یابند و کالای خوبی بی‌ارزش است، تا اینکه با ظهور سوشیانت تمامی این موانع و مشکلات برطرف می‌گردد و انسان‌ها به دین زردشت گرایش می‌یابند و دین دوباره برقرار می‌گردد و دنیا پر از نعمت‌های مادی و معنوی می‌گردد و مردم در آسایش‌اند. یهودیان و مسیحیان، آمدن منجی‌ای به نام «ماشیح» را انتظار می‌کشند. به اعتقاد مسیحیان این منجی همان حضرت مسیح است که دوباره ظهور خواهد کرد در حالی که یهودیان چنین اعتقادی ندارند و او را فردی از خاندان داوود می‌دانند. مردم جهان قبل از ظهور ماشیح نیز در وضعیت بدی به سر می‌برند و پس از ظهور وی دنیا پر از خیر و برکت و آرامش می‌گردد. در اسلام، به خصوص در اندیشه‌ی تشیع، فردی از خاندان پیامبر (ص) به نام «مهدی» که امام دوازدهم شیعیان است، ظهور خواهد کرد و با ظهورش دنیا را پر از عدل و داد خواهد کرد و موجب از بین رفتن نیروهای شر و عامل نجات مستضعفان و رنج‌دیدگان خواهد بود.

نکته‌ای که می‌توان درباره‌ی این منجیان ذکر کرد این است که هر کدام از آن‌ها در برابر یک گروه ستمگر و شر قرار می‌گیرند و در مقابل آنان مدعی دروغین پیدا می‌شود. در مقابل ماشیح، ضد مسیح دروغین و در مقابل مهدی (عج)، دجال. همچنین می‌توان قائل به دوره و زمان قبل از ظهور، زمان ظهور و زمان پس از ظهور بود که درباره‌ی هر کدام در این ادیان به اجمال یا به تفصیل صحبت شده است.

در کتاب «گونه‌شناسی اندیشه‌ی منجی موعود در ادیان» بررسی جامعی بر روی اندیشه‌ی منجی موعود در ادیان مختلف صورت گرفته و به گونه‌شناسی این اندیشه در ادیان مختلف پرداخته شده است. با توجه به این بررسی‌ها، می‌توان خاستگاه این تفکر را امیدی روان‌شناختی، آرمانی جمعی، پیش‌بینی و تشخیصی فلسفی و یا پیش‌گویی یا اخبار از غیب و یا وعده‌ای بر پایه‌ی وحی یا مکاشفه عرفانی و ... دانست. وعده‌های منجیان را می‌توان از نوع: دخالت، تحقق اراده و تجلی خدا در زمین - هماهنگی میان انسان، خدا و جهان - برپایی عدل و امن و رفاه - سروری، استقلال و آزادی - کمال‌یافتگی و رستگاری همگانی - و غلبه‌ی خیر بر شر دانست. همچنین به لحاظ فراگیری و دامنه‌ی جغرافیایی رسالت منجی. آنان قوم‌مدار، منطقه‌ای و یا جهان‌شمول‌اند. از نظر آرمان، برخی رو به گذشته (آرمان‌شهرگرا، باستان‌گرا، بهشت‌گرا) و برخی رو به آینده دارند. همچنین زمان ظهور در برخی از ادیان پایانی (پایان جهان) و در برخی دیگر مقطعی است (موحدیان عطار، ۱۳۸۸: ۲۹-۲۴).

اندیشه‌ی اعتقاد به منجی و آخرالزمان، در کشورهای دیگر به خصوص در تولیدات فرهنگی آنان مورد توجه بسیاری است. کشورهای غربی و به خصوص آمریکا در این زمینه فعالیت بسیاری دارند و می‌توان آمریکا را تقریباً سردمدار و پیشرو در این زمینه دانست. «آینده‌گرایی از مضامین مهم و مورد توجه سینمای غرب است. با وجود غفلت سینمای شرق، در هالیوود اهتمام جدی به مسئله آینده‌گرایی وجود دارد و از سال ۱۹۲۳ اولین تولید سینمایی با مضمون آخرالزمان تولید شده است و در دهه نود میلادی ۶۰ درصد آثار پرفروش از جمله آثاری بودند که مباحث آخرالزمان را مطرح می‌کردند» (نقیب‌السادات، ۱۳۹۱: ۱۱۳). «در سینمای هالیوود از سال ۱۹۵۶ تاکنون، ۱۶۵ فیلم با موضوع آخرزمانی ساخته شده است که بسآمد آن، از سال ۲۰۰۰ به بعد افزایش می‌یابد» (آخوندی، ۱۳۹۱: ۱۴۲). این آثار در غرب به عنوان ژانری مهم و تأثیرگذار درآمده است که سالیانه مبلغ بسیاری به ساخت و تولید آنان اختصاص می‌یابد. این امر نشان‌دهنده‌ی این مطلب است که تفکر منجی و ادبیات آخرالزمانی، تفکری پویا و زنده است که کشورهای دیگر و به خصوص آمریکا، سعی در بازتعریف آن و انتساب آن به خود دارند.

تحلیل شعر

شعر «کسی که مثل هیچ کس نیست» پنجمین شعر فروغ در دفتر «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» است. این شعر، شعری نسبتاً طولانی و شامل ۷ صفحه است. همان طور که از نام و عنوان شعر برمی آید، این شعر توصیفی است از یک فرد. این نقطه اصلی و گرانگه شعر است که تمامی بندها و تصویرها بر محور آن شکل می گیرد. شاعر می خواهد آن فرد را توصیف کند، بنابراین با جمله وصفیه ای که به کلمه «کس» چسبیده می خواهد او را وصف کند که باز هم نمی تواند. شاعر می خواهد از تشبیه استفاده کند و برای توصیف آن فرد در صدد ماندسازی او با موضوعی عینی و قابل لمس است به همین جهت می خواهد او را به فرد یا افرادی مانند کند اما از پس آن بر نمی آید و می گوید که مثل هیچکس نیست و این فرد قابل تشبیه و توصیف در یک جمله نیست و ضرورت دارد که بندها و جمله ها در وصف او بسراید.

در این عنوان از دو عامل منفی ساز؛ کلمه هیچ و نیست استفاده شده است و این در واقع، اشاره و تأکید بر وصف ناشدنی بودن این فرد دارد. شعر با توصیف خواب شروع می شود. یونگ معتقد است «خوابها اختراعات عمدی و ارادی نمی باشند، بلکه برعکس پدیده هایی طبیعی هستند که با آنچه نشان می دهند تفاوت ندارند. خوابها ما را به اشتباه نمی اندازند، دروغ نمی گویند، تحریف نمی کنند، و بالاخره بر حقیقت پیرایه ای نمی بندند. برعکس، به سادگی آنچه هستند و آنچه می اندیشند اعلام می دارند» (یونگ، ۱۳۸۴: ۹۰). در روانکاوی فروید نیز تحلیل رویا به منظور دستیابی به درون فرد و نوع بیماری وی اهمیت بسیاری داشت. «کار روانکاو در درمان روانی این بود که خواب را از یک نظام نشانه ای به نظام نشانه ای دیگر یعنی از یک زبان به زبان دیگر برگرداند و ریشه های نژندی و بیماری را بیابد. در نقد ادبی وابسته به این شاخه از روانکاوی نیز، ناقد، اگرچه به نویسنده دسترسی نداشت و نمی توانست از او در بازشناسی نظام نشانه ای متن (رویا) کمکی بگیرد، متن را به جای بیمار می نشانده و آنچه را که از آسیب شناسی متن برمی کشید به آسیب نگاری روان نویسنده گسترش می داد» (یاوری، ۱۳۷۴: ۲۳). بنابراین با تحلیل خوابها و رویاهای افراد می توان به شناخت هر چه بهتر شخصیت و افکار آنان پی برد. در اینجا تحلیل خواب (به عنوان نمادی برای صداقت) و زبان کودکانه شعر در ترکیب با هم صداقتی دوجندانی را به مخاطب منتقل می کند.

در توصیفی که بند اول آغازین شعر را می سازد، کلمه خواب چهار بار تکرار می شود. راوی در خواب، آمدن و ظهور فردی را دیده است و همین طور یک ستاره قرمز را. در کنار هم قرار گرفتن تصویر آمدن فرد با ستاره قرمز خود می تواند مفهومی داشته باشد. ستاره اصولاً به رنگ زرد دیده می شود. اما ستاره ای که دخترک در خواب دیده متفاوت و به رنگ سرخ است. خواب دیدن می تواند نوعی پیش بینی و روایت آن، به نوعی، پیش گویی از سوی دخترک باشد. جالب اینجاست که خواب دخترک، مانند خواب فیزیکی و واقعی نیست و آن خواب را هنگامی که خواب نبوده، دیده است.

فروید و به تبع او یونگ، برای رویاها و خوابهای افراد اهمیت بسیاری قائل بودند. یونگ برخلاف استادش به مفهوم رویاها و تصاویر جمعی که از ناخودآگاه جمعی انسانها برمی آید و وجود دارد تأکید می کرد. او میان خوابها و اساطیر - نمونه های ازلی - تشابهاتی یافته است و می گوید: «به طور کلی در خوابها و در برخی پسیکوزها موادی که از نوع نمونه های باستانی است، یعنی تجسمات ذهنی و ترکیباتی که شبیه آن را عیناً در اساطیر می یابیم، دیده می شود. از وجود این شباهت ها من چنین نتیجه گیری کرده ام که در روان آدمی قشری از ناخودآگاه وجود دارد که درست مانند روان باستانی انسان که اساطیر از آن به وجود آمده است، عمل می کند. هرچند خوابهایی که دارای شباهت های اساطیری می باشند کم نیستند. معذک ظهور شعور ناخودآگاه جمعی ... باید در ردیف حوادثی در نظر گرفته شود که از حد عادی خارج می شوند و تنها در شرایط بسیار ویژه ای به وجود می آیند. ظهور آنها در خوابهایی صورت می گیرد که در دوره های پراهمیت زندگی دیده شده اند. قدیمی ترین خوابهای دوره کودکی که انسان هنوز می تواند آن را به یاد بیاورد، غالباً حاوی موضوعات اساطیری شگفت انگیزی می باشد.

تصویرهای ذهنی بدوی در شعر و به طور کلی هنر نیز دیده می‌شود ... مسائل دینی و عقاید جزمی ادیان نیز پر از نمونه‌های باستانی است» (یونگ، ۱۳۸۴: ۱۱۴).

حالت دخترک پس از دیدن این خواب، پریدن پلک چشم و جفت شدن کفش‌هاست و برای اینکه او و شعرش را باور کنیم می‌گوید که «و کور شوم اگر دروغ بگویم». در واقع تأکید می‌کند که همه آنچه که گفته است واقعیت دارد و با جمله «کور شوم اگر دروغ بگویم»، به عینه دیدن این تصاویر را متذکر می‌شود.

از آنجا که هم در آغاز بند اول و هم در پایان آن، شاعر و راوی، تصویر آن فرد را در مقابل و کنار تصویر ستاره سرخ قرار می‌دهد، می‌توان ستاره قرمز را نماد و سمبل و تصویر جانشین آن فردی که توصیف‌ناشدنی است در کلام وی دانست. ستاره سرخ نمادی است سیاسی که در آن زمان رواج و کاربرد داشته است. هرچند در آن زمان این مفهوم، سیاسی دانسته می‌شد، اما صرف وجود یک کلمه نمی‌تواند دال بر سیاسی بودن یک شعر باشد؛ چراکه یک کلمه در ساختار روایی تمام شعر و ارتباط با اجزا دیگر معنا پیدا می‌کند. در ابتدای بند اول شاعر می‌گوید: «من خواب دیده‌ام که کسی می‌آید» (فرخزاد، ۱۳۷۸: ۴۳۳) و در انتهای بند اول باز تکرار می‌کند «من خواب آن ستاره قرمز را وقتی که خواب نبودم دیده‌ام / کسی می‌آید / کسی می‌آید» (همان). این گونه از خواب می‌تواند نوعی مکاشفه و الهام باشد و به نوعی به آن خواب، جنبه دینی و عرفانی ببخشد. درباره الهامات باید گفت که «گروهی کشفیات ارزشمند علمی خود را مدیون «الهامات» دانسته‌اند و در باورهای یونگ چه بسا این الهامات همان است که در ناخودآگاه وجود داشته و اکنون به خودآگاه بدل شده است» (تسلیمی، ۱۳۸۴: ۱۲۸).

شاعر دوباره جمله «کسی می‌آید» را، آن هم دوبار پشت سر هم و بدون تغییر تکرار می‌کند و همین تکرار و تأکید بهانه‌ای برای ادامه توصیف و تبیین آن فرد می‌شود برای بند بعدی:

«کسی دیگر / کسی بهتر / کسی که مثل هیچ کس نیست، مثل انسی نیست، مثل یحیی نیست، مثل مادر نیست و مثل آن کسی است که باید باشد ...» (فرخزاد، ۱۳۷۸: ۴۳۴).

توصیفات ابتدائی از فرد مبهم است: دیگر، بهتر و در ادامه باز هم به نوعی مبهم است: کسی که مثل هیچ کس نیست، مثل پدر، انسی، یحیی و مادر نیست. و مثل آن کسی است که باید باشد. در اینجا راوی که کودک است برای اینکه بگوید آن فرد مانند هیچ کس نیست و برای ملموس کردن موضوع - عدم وجود مصداق خارجی برای آن فرد - از افراد خانواده و نزدیک به خودش نام می‌برد. و در ادامه با آوردن جمله خبری مثبت همراه با قید اجبار "باید" و بالحنی محکم و پایدار نسبت به جمله‌های پیشین، تأکید می‌کند که آن فرد مانند کسی است که باید باشد. این مسئله آن قدر برای کودک ملموس و روشن است که نه تنها می‌پندارد بلکه مطمئن است که برای مخاطب هم روشن است که آن فرد لازم است و ضرورت دارد که چه خصوصیتی را داشته باشد. در ادامه راوی، توصیفات متعدد و گوناگونی برای فرد مورد نظرش می‌آورد که شامل توصیفات ظاهری، اخلاقی، توانایی‌ها و خصوصیات شخصیتی است که این خصوصیات برای کودک، بسیار بزرگ و همانند معجزه جلوه می‌کند:

خصوصیات ظاهری:

۱. توصیف قد: «و قدش از درخت‌های خانه معمار هم بلندتر است» (فرخزاد، ۱۳۷۸: ۴۳۴)

۲. توصیف چهره: «و صورتش از صورت امام زمان هم روشنتر» (همان)

خصوصیات اخلاقی و شخصیتی:

۱. نترسیدن و داشتن جسارت: «و از برادر سید جواد که رفته است / و رخت پاسبانی پوشیده است نمی‌ترسد / و از خود

سیدجواد هم که تمام اتاق‌های منزل ما / مال اوست نمی‌ترسد» (همان)

۲. بالاترین قضاوت کننده: «یا قاضی القضاات است» (همان)
۳. دربرگیرنده تمام نیازها و آرزوها: «یا حاجت الحاجات است» (همان)
۴. داشتن شایستگی های علمی: «و می تواند / تمام حرف های سخت کتاب کلاس سوم را / با چشم های بسته بخواند / و می تواند حتی هزار را / بی آنکه کم بیاورد از روی بیست میلیون بردارد» (فرخزاد، ۱۳۷۸: ۴۳۵-۴۳۴).
۵. داشتن اعتبار و یا هیبت: «و می تواند از مغازه سیدجواد، هر چقدر که لازم دارد / جنس نسبه بگیرد» (همان: ۴۳۵).
۶. روشن کردن و برگرداندن رونق دوباره به مسجد: «و می تواند کاری کند که لامپ «الله» / که سبز بود: مثل صبح سحر سبز بود / دوباره روی آسمان مسجد مفتاحیان روشن شود» (همان)
- می توان این خصوصیات را که کودک از آن فرد مورد پیشگویی اش ذکر می کند، به نوعی همان آرزوها و یا توقعاتی دانست که کودک از او دارد. این خصوصیات علاوه بر اینکه هر کدام بعدی بر آن شخص از هر جهت می افزایند موجب بزرگتر شدن و دست نیافتنی تر شدن وی برای کودک می شوند. فردی که کودک پیوسته و امیدوارانه در انتظار آمدن وی و تحقق خواسته ها و آرزوهای خود، توسط اوست. آن فرد، علاوه بر داشتن خصوصیات فیزیکی مناسب - بلند بودن قد و روشنی چهره - دارای خصوصیتی است که کودک آن ها را می ستاید و در آرزوی تحقق آن هاست.
- درباره خصوصیات ظاهری باید گفت که راوی کمتر به آن پرداخته و اغراق زیادی در آن دیده می شود که می توان گفت که همانند انسان های عادی و این دنیایی نیست و اگر باشد نمی توان آن را زیبا با ملاک های این دنیا دانست.
- آرزوهای دخترک:
- نترسیدن از سیدجواد و برادرش، قاضی القضاات، حاجت الحاجات، خواندن حرف ها و کلمات سخت کتاب کلاس سوم، داشتن استعداد قوی ریاضی (به زعم دخترک)، گرفتن جنس نسبه فراوان از مغازه سیدجواد، روشن شدن دوباره لامپ مسجد مفتاحیان.
- در اینجا ما شاهد آرزوهای کوچک و بزرگ این کودک هستیم که می تواند به نوعی برای خودش باشد و برخی از آن ها برای دیگران (قاضی القضاات، حاجت الحاجات) باشد. در این سه بند، کلمات مذهبی و دینی دیده می شود. مانند: امام زمان، نماز، قاضی القضاات، حاجت الحاجات، الله، مسجد. این مفاهیم در ذهن کودک مطمئناً کلی و انتزاعی است. کودک هنوز با این مفاهیم برخورد ملموس و بسیار نزدیک ندارد و شاید در ذهنش تعریف دقیقی از آن ها نداشته باشد. گویی او این مفاهیم را از اطرافیان و در محیط خانه و از اعضای خانواده اش شنیده است. سیدجواد اما در این شعر جنبه مثبت ندارد و برای کودک نماینده افراد ثروتمند و قدرتمند جامعه است که در ذهنش، در تقابل و به نوعی تضاد با اوست. سیدجواد که صاحبخانه آن هاست، فردی است که از نظر مالی تمکن دارد؛ هم اتاق های منزل کودک از آن اوست و هم صاحب مغازه ای است. کودک از او می ترسد و در دلش دوست دارد که گیس دختر او را بکشد. و از آن فردی که کودک در انتظار اوست، توقع دارد که درخت های دختر سیدجواد را قسمت کند. یعنی از تملک آن ها خارج کند و بین همه تقسیم کند.
- راوی پس از یاد کردن از لامپ «الله» و تصویرش - سبز بود مثل صبح سحر سبز بود - این بار به طور مستقیم به سمت بیان آرزوها و دل خواسته هایش می رود و آن ها را پشت سر هم بیان می کند. یکی از آن ها که به صورت ضمنی از کلامش برمی آید، تحقق ایمان و روشنی در جامعه است. او در انتظار این است که لامپ «الله» مسجد مفتاحیان همان طور که در گذشته سبز و روشن بود، دوباره توسط آن فرد روشن شود و می گوید: «آخ ... / چقدر روشنی خوب است / چقدر روشنی خوب است»

(فرخزاد، ۱۳۷۸: ۴۳۵). مفهوم و تصویر روشنی و پاکی، و به طور ضمنی ایمان، را می‌توان از کلمات الله - سبز - صبح سحر لمس کرد.

راوی (دخترک) در بیان خواسته‌هایش می‌گوید که دلش می‌خواهد که یحیی - که می‌تواند برادر و یا فردی باشد که در اتاق‌های دیگر خانه زندگی می‌کند و به او نزدیک است - یک چارچرخه و چراغ زنبوری داشته باشد و او بتواند بر روی چارچرخه یحیی میان هندوانه‌ها و خربزه‌ها بنشیند و دور میدان محمدیه بچرخد، روی پشت بام بخوابد، باغ ملی برود، پیسی بخورد، سینمای فردین برود.

این جملات همگی جملات عاطفی و انشایی‌اند که با شبه‌جمله «آخ» شروع می‌شود:

«آخ / چقدر دور میدان چرخیدن خوب است / چقدر روی پشت بام خوابیدن خوب است...» (همان: ۴۳۶).

و در آخر بند می‌گوید: «و من چقدر دلم می‌خواهد / که گیس دختر سیدجواد را بکشم» (همان).

آرزوی کودک برای یحیی می‌تواند علاوه بر تحقق یکی از آرزوهایش که وابسته و مشروط به برآورده شدن آرزوی یحیی است، بیانگر بی‌کاری یحیی باشد. یحیی در ذهن کودک فردی است که نیاز به کار دارد و او هم از کمترین امکانات مادی محروم است و از قشر فرودست جامعه است که کودک برایش آرزوی دست‌یابی به وسایل مورد نیاز را برای شروع کسب و کارش دارد.

خواسته‌ها و آرزوهای کودک که در شعر آمده است، بیانگر طبقه اجتماعی او و خانواده‌اش است. کودک خواهان: چرخیدن دور میدان محمدیه، خوابیدن روی پشت بام، رفتن به باغ ملی، خوردن نوشابه پیسی، رفتن به سینمای فردین، کشیدن گیس دختر سیدجواد است. او از خانواده‌ای فقیر است و آرزوهایش هم به نوعی کوچک‌اند. اصولاً انتظار آمدن منجی در ترادف با میزان سختی و مشقتی است که عوامل بیرونی و درونی بر شخص منتظر وارد می‌کنند. از این رو شاکری زواردهی در کتاب منجی در ادیان، معتقد است «آنچه سبب شده است تا اندیشه ظهور منجی در ادیان شکل بگیرد، درماندگی، گرفتاری و بحران‌های خانمان‌براندازی بوده که تمامی موجودیت حیات بشر را تهدید می‌کرده است. توده‌های مردم که خود قادر به رفع آن بلاهای بزرگ نبودند، برای رهایی‌شان، ظهور نجات‌دهنده‌ای را انتظار می‌کشیدند» (شاکری زواردهی، ۱۳۸۸: ۱۶-۱۵). انتظار ظهور یک منجی، روحیه امید و قدرت تحمل سختی‌ها را در افراد بالا می‌برد و در مقابل، آنان را از ناامیدی و ضعف روحی و جسمی‌شان در برابر سختی‌ها و بی‌عدالتی‌ها بازمی‌دارد.

آمدن آن فرد مورد نظر کودک وابستگی بسیاری با برآورده شدن خواسته‌ها، آرزوها و نیازهای او و دیگر افراد اطرافش و همچنین جامعه‌اش دارد. طوری که در ادامه، در پایان شعر، او خواهان تقسیم بسیاری از چیزها به دست آن فرد و همینطور دادن آن به مردم است.

در ادامه جملات عاطفی و انشایی، شاعر در بند بعدی ناگهان با طرح سه پرسش و چهار بار استفاده از کلمه پرسشی «چرا» پرسش‌های ناگفته‌اش را مطرح می‌کند. پرسش اول از این مسئله است که چرا اینقدر کوچک است که در خیابان‌ها گم می‌شود و آن گاه تقابلی با پدرش برقرار می‌کند که پدر که کوچک نیست و در خیابان‌ها گم نمی‌شود، چرا کاری نمی‌کند که آن فردی که به خوابش آمده روز آمدنش را جلو بیاورد. گویی او پدر را علاوه بر اینکه صاحب قدرت دانسته، صاحب این توانایی می‌داند که می‌تواند کاری کند که آن فرد زودتر بیاید. در واقع، او از پدر انتظار دارد که کاری کند که مؤثر واقع شود. همچنین او از مردم محله کشتار گاه - که خاک باغچه، آب حوض و تخت کفش‌هایشان خونی است - نیز انتظار دارد که کاری کنند که آن فرد، روز آمدنش را جلو بیاورد و دو بار می‌پرسد: «چرا کاری نمی‌کنند؟» (فرخزاد، ۱۳۷۸: ۴۳۷).

یکی از خصوصیات برجسته این شعر، جزئی‌گرایی و اشاره به جزئیات در شعر است. راوی در بسیاری از موارد، نام افراد، اشیاء و مکان‌ها را می‌آورد. گویی می‌خواهد در پرداخت فضا، مکان، زمان و موقعیت خود، سنگ تمام بگذارد و یا به نوعی صداقت و بی‌ریایی‌اش را نشان دهد. نمونه‌ها:

افراد: انسی، یحیی، سید جواد، برادر سید جواد.

اشیاء: لامپ الله، چراغ زنبوری، چارچرخه، کتاب کلاس سوم، پیسی، شربت سیاه سرفه، چکمه‌های لاستیکی، گل‌های اطلسی.

مکان: درخت‌های خانه معمار، آسمان توپخانه، میدان محمدیه، مسجد مفتاحیان، محله کشتارگاه، سینمای فردین.

زمان: شب آتش‌بازی، زمستان، کلاس سوم (سن کودک).

با توجه به اشاره به جزئیات و دقت راوی، می‌توان محله کشتارگاه را مکانی نزدیک به منزل راوی و واقعی دانست. و یا ممکن است نماد و سمبلی باشد.

در جمله‌ای مستقل می‌گوید: «چقدر آفتاب زمستان تبیل است» (فرخزاد، ۱۳۷۸: ۴۳۷). این جمله نشان‌دهنده زمان شعر است. کودک در زمستان این خواب را دیده و از آفتاب زمستان انتظار دارد زودتر و بیشتر بتابد و گرمابخش باشد. گویی او از درون خانه به بیرون می‌نگرد و آمدن آفتاب را انتظار می‌کشد. شاید بتوان به نوعی بین آفتاب و آن فرد ارتباط برقرار کرد. دخترک علاوه بر اینکه منتظر است برای نشان دادن علاقه‌اش به آمدن آن فرد و در واقع، برای به پیشباز رفتن او، پله‌ها را جارو می‌کند و شیشه‌های پنجره را می‌شوید و بر آن دو بار در شعر تأکید می‌شود.

در بند بعدی، او دوباره پرسشی را مطرح می‌کند: «چرا پدر باید فقط در خواب، خواب ببیند» (همان). در واقع، باز هم در ذهنش تقابلی بین خود و پدر برقرار کرده است. اینکه او می‌تواند بدون اینکه خواب باشد، خواب ببیند. همان طور که خوابش را در ابتدای شعرش مطرح کرد. اما پدر تنها در خواب می‌تواند خواب ببیند. از طرفی باز هم تأکیدی بر گفته‌های پیشین خود دارد که او در حالتی که خواب نبوده این خواب را دیده است. در حقیقت تأکیدی بر خود خوابش نیز دارد.

در بند بعدی، راوی همان طور که بیان شد، جارو کردن پله‌های پشت بام و شستن شیشه‌های پنجره را تکرار و تأکید می‌کند و آن را وصل می‌کند به این جمله که «کسی می‌آید/ کسی می‌آید» (همان). این بدان معنی است که کارهایی که او کرده است در جهت این است که آن فرد می‌خواهد بیاید و از طرف دیگر تأکید دوباره‌ای به آمدن آن فرد می‌کند. موضوعی که کل شعر در خدمت بیان آن است.

جمله «کسی می‌آید» باز هم بهانه‌ای می‌شود برای توصیف آن فرد. گویی کودک احساس می‌کند پس از اینکه مسائل درونی و ذهنی خود را مطرح کرده، آن فرد و آمدنش در حاشیه رفته و باید دوباره به واگفت و تکرار آن بپردازد. توصیفات که راوی در ادامه از آن فرد می‌آورد بر ابعاد شخصیتی فرازمینی او بیشتر می‌افزاید و گاه او را به مقام خداوند نزدیک می‌کند:

«کسی که در دلش با ماست، در نفسش با ماست، در صدایش با ماست/ کسی که آمدنش را نمی‌شود گرفت/ و دستبند زد و به زندان انداخت/ کسی که زیر درخت‌های کهنه یحیی بچه کرده است/ و روز به روز/ بزرگ می‌شود، بزرگتر می‌شود/ کسی از باران، از صدای شرشر باران، از میان پچ و پچ گل‌های اطلسی/ کسی از آسمان توپخانه در شب آتش بازی می‌آید/ و سفره را می‌اندازد/ و نان را قسمت می‌کند...» (فرخزاد، ۱۳۷۸: ۴۳۸).

کسی که در دلش، نفسش، صدایش با ماست؛ اشاره به نزدیک بودن آن فرد با ما دارد. حال این "ما" ممکن است راوی و شاعر و هر خواننده‌ای که شعر را می‌خواند باشد و یا این ما، اشاره به قشر متوسط و فرودست جامعه کودک داشته باشد که خود را همراه با آن‌ها، ما خطاب کرده است. همچنین اشاره می‌کند که کسی نمی‌تواند جلوی آمدنش را بگیرد.

«کسی که زیر درخت‌های کهنه یحیی بچه کرده است»، این جمله اشاره به جنبه‌ی زایایی و تولد مجدد آن فرد دارد که در ادامه جمله قبل آمده که کسی نمی‌تواند جلو آمدنش را بگیرد. شاید به این معنی است که فرد مورد نظر راوی، از بین نرفتنی و دارای قدرت زایایی و تولد دوباره است که هر روز هم بر قدرت او افزوده می‌شود.

در بند بعدی، زمان ظهور آن فرد را با پدیده‌های طبیعی و طبیعت پیوند می‌زند که از میان شرشر باران و پیچ و پیچ گل‌های اطلسی و از میان آسمان توپخانه در شب آتش‌بازی می‌آید. باران می‌تواند اشاره به پاکی و تولد دوباره باشد. او ممکن است در شبی بارانی از میان گل‌های اطلسی و یا از آسمان توپخانه در شب آتش‌بازی بیاید. به هر حال آمدنش قطعی است و ممکن است یکی از همین شب‌ها زمان آمدنش باشد.

پیچ و پیچ گل‌های اطلسی ← کافه مکنیه (استعاره)

آسمان توپخانه در شب آتش‌بازی ← کماره به زمان شادی

و پس از آمدنش که این همه انتظار آن را می‌کشد همه چیز را: نان، پیسی، باغ ملی، شربت سیاه سرفه، روز اسم‌نویسی، نمره مریضخانه، چکمه‌های لاستیکی، سینمای فردین، درخت‌های دختر سیدجواد، هر چه که باد کرده باشد، پس از انداختن سفره و دعوت عام (به خصوص طبقه فرودست و متوسط) بین همه تقسیم می‌کند. و سهم دخترک و خانواده و طبقه‌اش را می‌دهد و او به این مسأله ایمان دارد و پیشگویی کرده است، چرا که در سطر پایانی شعر می‌گوید: و سهم ما را می‌دهد/ من خواب دیده‌ام. اینک کودک در ذهن، جهانی آرمانی را ترسیم می‌نماید که در آن همه از سهمی برابر برخوردارند و در واقع، آرمان‌شهر او چنین جایی است. می‌توان اندیشه اعتقاد به منجی را با اندیشه شهرآرمانی و مدینه فاضله مرتبط دانست. «از وقتی که افلاطون، مدینه فاضله را عنوان کرد، تا قرن‌ها بعد که این اندیشه به صورت "شهرآرمانی" در آثار نویسندگان و فلاسفه تجلی می‌نماید جلوه‌های گوناگونی از این اندیشه دیده می‌شود» (جلالی، ۱۳۸۷: ۱۳۰).

زبان این شعر که همراه با سادگی و صمیمیت فوق‌العاده‌ای است، این امکان را به مخاطب می‌دهد که در ذهن، شخص واسطه در زبان (شاعر) را نادیده انگارد و به صورت مستقیم با جهان کودکی که روایت می‌کند ارتباط برقرار کند. این صداقت و یک رنگی موجود در روایت کودک، ناخودآگاه جمعی تمام بشر است که هنوز درگیر تظاهر نشده و به نوعی کودک نماینده ناخودآگاه جمعی بشر است که انتظار دارد کسی بیاید و او را از آنچه باعث رنجش می‌شود برهاند.

نتیجه‌گیری

اندیشه منجی، اندیشه‌ای است مشترک در میان ادیان و جوامع مختلف. این تفکر همواره مورد توجه بشر بوده است و خواهد بود. اندیشه منجی و نجات‌بخش را می‌توان از نوع انگاره‌های کهن‌الگویی دانست. این مقاله به بررسی این تفکر و کهن‌الگو در شعر «کسی که مثل هیچ کس نیست» فروغ فرخزاد پرداخته است و به این نتیجه دست یافت که این فردی که فروغ از آن سخن می‌گوید و کودک درونش صادقانه و امیدوارانه آمدن و ظهور او را نوید می‌دهد، منجی و نجات‌بخش است که در آخرالزمان ظهور می‌کند و عدالت را در میان انسان‌ها برقرار می‌کند و دنیایی پاک و خواستنی را می‌سازد. این اندیشه ذهن شاعر را در سال‌های پایانی زندگی فروغ به خود مشغول ساخته بود، طوری که شاعر شعری مستقل و نسبتاً طولانی در وصف آن می‌سراید.

این مقاله نشان داد که نمی‌توان از این شعر خوانشی سیاسی و یا کمیک داشت و اگر افرادی ادعای چنین خوانشی را از آن دارند و همچنان بر آن تأکید می‌ورزند، ضرورت دارد که با توجه به خود شعر و عناصر آن، تحلیلی از آن ارائه دهند.

منابع

۱. آخوندی، مطهره، (۱۳۹۱)، «استعاره‌های تصویری آخرزمانی در سینمای هالیوود»، **مشرق موعود**، سال ۶، ش. ۲۱، صص. ۱۵۷-۱۴۱.
۲. اسداللهی، خدابخش، (۱۳۸۸)، «رهایی از خویشتن در شعر فروغ فرخزاد»، **پژوهشنامه ادب غنایی**، سال ۷، ش. ۱۳، صص. ۲۲-۵.
۳. تسلیمی، علی، (۱۳۸۸)، **نقد ادبی**، تهران: کتاب آمه، چ. دوم.
۴. جلالی، عبدالزهرا، (۱۳۸۷)، «منجی‌باوری در ادیان ابتدایی و ادیان توحیدی»، **بیک نور**، سال ۶، ش. ۴، صص. ۱۴۹-۱۲۹.
۵. حقوقی، محمد، (۱۳۸۴)، **فروغ فرخزاد(شعر زمان ما)**، تهران: نگاه، چ. نهم.
۶. داد، سیما، (۱۳۸۷)، **فرهنگ اصطلاحات ادبی**، تهران: مروارید، چ. چهارم.
۷. دستغیب، عبدالعلی، (۱۳۸۵)، **پری کوچک دریا**، تهران: آمیتیس، چ. پنجم.
۸. راشد محصل، محمدتقی، (۱۳۸۱)، **نجات بخشی در ادیان**، تهران: مطالعات و تحقیقات فرهنگی چ. سوم.
۹. سلمانی‌نژاد، صغری، (۱۳۹۰)، **صورت‌های ازلی: بررسی و تحلیل کهن‌الگو در شعر معاصر**، تهران: دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی.
۱۰. شاکری زواردهی، (۱۳۸۸)، **منجی در ادیان**، تهران: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود.
۱۱. شمیسا، سیروس، (۱۳۷۶)، **نگاهی به فروغ فرخزاد**، تهران: مروارید چ. سوم.
۱۲. صادقی شهپر، رضا، (۱۳۸۷)، «تحول و تعالی آرمانی اندیشه در شعر فروغ فرخزاد»، **زبان و ادبیات فارسی**، سال ۴، ش. ۱۱، صص. ۱۳۶-۱۱۹.
۱۳. عباسلو، احسان، (۱۳۹۱)، «نقد کهن‌الگوگرایانه»، **کتاب ماه ادبیات**، ش. ۶۸، صص. ۸۵-۹۰.
۱۴. فرخزاد، فروغ، (۱۳۷۸)، **مجموعه اشعار فروغ فرخزاد**، آلمان: نوید، چ. دوم.
۱۵. فوردهام، فرید، (۱۳۵۱)، **مقدمه‌ای بر روان‌شناسی یونگ**، ترجمه مسعود میربها، تهران: اشرفی، چ. دوم.
۱۶. گرین، ویلفرد و دیگران، (۱۳۸۵)، **مبانی نقد ادبی**، ترجمه فرزانه طاهری، تهران: نیلوفر، چ. چهارم.
۱۷. م. آزاد، (۱۳۷۶)، **زندگی و شعر فروغ فرخزاد: پریشادخت شعر**، تهران: ثالث.
۱۸. موحدیان عطار، علی و دیگران، (۱۳۸۹)، **گونه‌شناسی اندیشه منجی موعود در ادیان**، قم: دانشگاه ادیان و مذاهب.
۱۹. نبی، سیده زهرا، (۱۳۸۹)، «بررسی افکار و اندیشه‌های فروغ فرخزاد»، **فصلنامه ادبیات فارسی**، دوره ۶، ش. ۱۵، صص. ۱۸۶-۱۵۳.
۲۰. نقیب‌السادات، سیدرضا، (۱۳۹۱)، «روش‌شناسی تحلیل و استنباط مضامین موعودگرا از فیلم‌های سینمایی»، **مشرق موعود**، دوره ۶، ش. ۲۱.
۲۱. یوری، حورا، (۱۳۷۴)، **روانکاوی و ادبیات**، تهران: نشر تاریخ ایران.
۲۲. یونگ، کارل گوستاو، (۱۳۸۴)، **روان‌شناسی و تعلیم و تربیت**، ترجمه علی محمد برادران رفیعی، تهران: جامی، چ. دوم.
۲۳. _____، (۱۳۶۸)، **چهار صورت مثالی**، ترجمه پروین فرامرزی، مشهد: آستان قدس رضوی.